بِسمِ رَبِ الّشُهداءِ وَالّصدیقین

اشعاری در سوگ شهید سید حسن نصرالله

ای سیّـد مقـاوم لبنان بـه تـو سلام

ای یاور همیشه ی ایران بـه تو سلام

سی سـال در جهــاد نمـودی مبــارزه

از بهر قـدس و غزّه و لبنان به تو سلام

بودی مجاهدی تو کبیـر و بصیـر و حُر

گشتی فـدای مکتب و قرآن به تو سلام

این رسم و مکتبی که تو تأسیس کرده ای

گو رحمتی چـو بارش بـاران به تو سلام

نور افکنی است مکتب و راهت برای ما

تابان و پر فروغ و درخشـان به تو سلام

هم صالح و مدیـر و مدبّـر وَ هم صبـور

هم «انتظـار بر سر پیمـان» به تو سلام

هم محـور مقـاومت هم پیـرو امـام

هم اُسوَه و شکـوه دلیران به تو سلام

لبنـان نجـات یافت به تدبیـر و رای تو

سیّاس بی بدیل و سخندان به تو سلام

بودی تـو پاره ی تن این رهبـر حکیـم

چون مرتضی1 وَ پیر جماران به تو سلام

یـار ضعیـف بـودی و ضـد ستمگـران

هر روز و شب عیان و فروزان به تو سلام

خون حسین در رگ تو بـود پر خروش

ای اسوة شجاعت و عرفـان به تو سلام

همـراهِ «حـاج قـاسم» و یاران با وفـا

«داعش» نگون نموده زِ بنیان به تو سلام

صهیون دون بسان«سگ هار» شام تار

حمله نمـود مخفی و پنهـان به تو سلام

چون جّد تُوست ساده و آسان به تو سلام

«هادّیِ»2 تو چو«اکبرجدّت» شهید شد

این هدیه ایست از تو به یزدان به تو سلام

نزد حسین رفتِـی و با او قریـن شـدی

چون او به راه حق شده قربان به توسلام

گر پرچمت فتـاد چو عبّـاس بر زمیـن

در اهتـزاز گشتـه فــراوان بـه تـو سلام

حزبُ الَهَت گرفته همان بیرقت به دوش

در راه قدس هرچـه خروشـان به تو سلام

حزب خدا به هر دو جهان هست سرفراز

از سوی حزب هر شب و روزان به تو سلام

رفتی به نزد «مُغنیه» با شـورو با شعف

مهمان شدی به«ملک سلیمان»3به تو سلام

/

«عبّـاس موسوی» همـه در انتظار بود

وارد شـدی به حلقه ی جانان به تو سلام

خونت عجین به خون عراق و یمن وَ فارس

صهیون کنـد ذلیل و پشیمان به تو سلام

ای سیّـد مقــاومـت ای یـار رهبــری

از هـر نـژاد و طیف، فـراوان بـه تو سلام

صهیون کنون چکیدة هرچـه جنایت است

لیکن تویی چکیـده ی ایمـان به تو سلام

سوگنـد بـر مـرام حسینیت، ای شهیـد

صهیون کنیم کـور و پشیمان به تو سلام

هرقطره ای زِ خـون تو سجّیل می شود

آرد بـه عُمـر«اَبرهـه» پـایـان به تو سلام

خونت کنـد بطـور یقین کفـر سرنگـون

همچـون حسین اساس یزیدان به تو سلام

ای سیّـد قلـوب! تو جـاویـد گشتـه ای

بیـن قلــوب مــردم دوران بـه تـو سلام

هاشم صفِیُ الّدین چو تو از نسل«بوتراب»

هاشم صفِیُ الّدین چو تو گردید جاودان

هر دو به سـوی روضة رضوان به تو سلام

سیّـد صفی شهید رهِ قدس و کربلاست

برعهـد و بر عقیده ی خود هردو استـوار

مـاننـد راه پاک شهیـدان بـه تو سلام

«سنـوارو هم هنیّـه» وَ یاران و شاهدان

در راه قـدس جملـه غزلخوان به تو سلام

با این همه مقاومت و این همـه شهیـد

نرمش محـال سـوی دلیـران به تو سلام

احزاب کفـر و خنـدق و خیبرعیان شده

ما پـور حیـدریم و مسلمان به تو سلام

ما می کنیم«مسجدالاقصی» زِکفر پاک

هر دم کنیم حملـه چو«طوفان» به تو سلام

آن وعده ای که صادق و هم پر خروش بود

تکرار می شونـد سه چنـدان به تو سلام

راه نجــات امّـت اسـلام یک کـلام

بـاشـد رهِ مقــاوم مــردان بـه تـو سلام

۱-شهیـد آیت الله مطهـری.

2. شهیـد سید هـادی فرزند

مهرماه 1403

سید حسن شجاع

غزلی در بدرقه ی پیکر مطهر سیدحسن نصرالله

زندگی در پر قو، منظره ای فرتوت است

مرد آن است که در معرکه ی باروت است

چون کبوتر به دل خون خودش می غلتد

عالم از حوصله ی عاشقی اش، مبهوت است

می زند مثل سیاوش، به درون آتش

رو به رو حرمله، در پشت سرش طاغوت است

مرد آن است که در پر زدنش، می گریند

با نگاهی که پر از اشک و پر از یاقوت است

می رود در دل عشاق جهان می ماند

آفتابی که غمش بر جگر تابوت است

مرد این قصه‌ و این واقعه "نصرالله" است

بعد از این مقبره ی او، حرم بیروت است

محمدتقی عزیزیان

#برای\_سید\_حسن

روزها بیقرار میگذرند/

تندتر از قطار میگذرند/

تشنه‌ی چاه خویش باید بود/

فکر اصلاح خویش باید بود/

عمر را بی ثمر، هدر ندهیم/

وای بر ما اگر ثمر ندهیم/

کاشکی مرگ، خوش خبر باشد/

مرگ ما فصل برگ و بر باشد/

گفتن از عاشقی رسالت ماست/

ثمر عمر ما، شهادت ماست/

آه، از دوستان عقب ماندیم/

در صف بذل جان، عقب ماندیم/

پر کشیدند تا "طریقِ القدس"/

شهدای "علی طریقِ القدس"/

مثل آتشفشان درد شدیم/

باز باران شدیم و سرد شدیم/

اشک آورد، داغ طوفان را/

خبر رفتن عزیزان را/

حاج قاسم! رسیده مهمانت/

آه سید حسن! به قربانت/

با همان لحن گرم لبنانی/

هموطن بود با هر ایرانی/

باورم نیست\_بعد چندین ماه\_/

که بگویم #شهید نصر الله/

آه از خطبه های پر جگرش/

آه از روضه ها و چشم ترش/

یک تنه، خود "سپاه قدسی" بود/

ریخت باران بمب روی سرش/

آه سید! خوشا به حال شما/

تا کجا رفت اوج بال شما/

چون امین امام حسین شدید/

همنشین امام حسین شدید/

باز هم روضه ای بخوان؛ سید! /

غرق غم، روضه ای بخوان سید! /

از تن مانده روی خاک بگو/

از گریبان چاک چاک بگو/

از سری که به نیزه‌ها جا شد/

از تنی که به بوریا جا شد/

■■■

مرگ صهیون برای تو دِیه است/

خوش به حال زمین "ضاحیه" است/

محمد کاظمی‌نیا

خون می چکد از آسمان، در برکه های چشم من

بغداد بی قاسم شدم؛ بیروت بی سید حسن

کفتارها بر پیکر شیران، جسارت می کنند

بال عقاب افتاده در زنجیره ی زاغ و زغن

از پشت خنجر می زنند، در ظلمت شب های تار

هل من مبارز از عدو، مرد نبرد تن به تن!

ما با شهادت الفتی، دیرینه داریم از ازل

چون سرور آزادگان، چون شاهدان بی کفن

تا انتقام لاله ها، حرفی نخواهم زد؛ ولی

"دیدم که جانم می رود، من خود به چشم خویشتن"

از کوه نامت می رسد، پژواک فریاد جهان

سیدحسن، سیدحسن، سیدحسن، سیدحسن

محمدتقی عزیزیان زمانه

در رثای شهادت سیدمقاومت، شهید سیدحسن نصرالله

می رود از فرش خورشیدی به عرش

عرش را بالِ مَلَک کرده ست فرش

خون « نَصْرُ الله » در جوش آمده

عشق در بزمش کفن پوش آمده

تربت او نور جان ها می شود

قطعه ای از آسمان ها می شود

باز با دل عاشقی همراه شد

صحبت از مردان « حزْبُ الله » شد

تا بهشت حضرت الله او

با « صفیّ الدّین » شده همراه او

هر دو سوی عاشقی ره بُرده اند

هر دو از جام شهادت خورده اند

هر دو در باغ شهادت وا شدند

هر دو در « قالُوا بَلی » معنا شدند

حال ای دلدادگان بی قرار

می رسند از راه گلهای بهار

بعد « نصرالله » گل خونین رسد

لاله ای همچون « صفی الدّین » رسد

آید از هر سو نوای یا حسین

هر دو گل با خونبهای یا حسین

در طلوع روشن صبح سپید

آمدند ای عشق گلهای شهید

آمده بوی پر و بال شهید

خوش درخشیده ست تمثال شهید

« کربلا در کربلا » کی می نمود

گر شهیدی در میان هرگز نبود

در حریم عشق عاشق آمده

روز تشییعِ شقایق آمده

پیکر زیبای آن سروِ شهید

می رود بر دوش گل های سپید

می رود گلگون تر از « قالوا بَلی »

« سَیّدی » از نسل سرخ کربلا

آن که « نَصْرُ الله » شد بر دین حق

رنگ خون پاشید بر روی شفق

دفتر دل باز کن ، بنگر کنون

سرخی « اِنّا اِلَیْهِ راجِعُون »

مثنوی می گفت با صدها درود

با غزل هم می توان از او سرود

"" "" "" ""

خاک می گردد مزار آفتاب

اشک ما بادا نثار آفتاب

می رود « سَیّد حسن » ، از داغ او

هر دلی شد داغدار آفتاب

داغ « نَصْرُ الله » افتاده به جان

سینه ها شد بی قرار آفتاب

پیچ و تاب افتاده در جانها ز غم

دیده ها شد اشکبار آفتاب

کس ندیده این چنین در التهاب

گوهری را در غبار آفتاب

در زمستان هم به حکم عاشقی

گم نخواهد شد بهار آفتاب

روی دستِ خیل یاران می رود

پیکر آئینه دار آفتاب

می دَمد از خاک یاران بعد ازین

چهره ی گلگون عِذار آفتاب

خیزد عطر آن شهید جاودان

از یمین و از یسار آفتاب

بعد ازین «یاسر» به پیچد در جهان

بوی گل از لاله زار آفتاب

\*\*

محمود تاری «یاسر

در اوج ایمان اِنّا عَلَی الْعَهْد

همچون شهیدان اِنّا عَلَی الْعَهْد

فریاد ایران یا اَیُّهَا الْعِشْق

فریاد لبنان اِنّا عَلَی الْعَهْد

در پیش دریا ماییم و توفان

در موج و توفان اِنّا عَلَی الْعَهْد

داریم بر کف آیات عزّت

ماییم و قرآن اِنّا عَلَی الْعَهْد

در جبهه ی حق ما جاودانیم

چون صبح تابان اِنّا عَلَی الْعَهْد

ما نقض پیمان هرگز نداریم

در قلب میدان اِنّا عَلَی الْعَهْد

ما ایستاده در اوج قدرت

تا محوِ طغیان اِنّا عَلَی الْعَهْد

تا محوِ دشمن باشیم با هم

پیدا و پنهان اِنّا عَلَی الْعَهْد

با این شهیدان پیچیده در جان

فریاد یاران اِنّا عَلَی الْعَهْد

هَیْهاتْ هَیْهاتْ آوای دلهاست

هر عصر و دوران اِنّا عَلَی الْعَهْد

ما با شهیدان هستیم یاران

حتّی به بُحران اِنّا عَلَی الْعَهْد

« سیّد حسن » را در اوج دیدیم

در نور سبحان اِنّا عَلَی الْعَهْد

« سیّد صفی » را آئینه دیدیم

آئینه ی جان ، اِنّا عَلَی الْعَهْد

تنها دلیلِ ماندن همین است

با عشق و برهان اِنّا عَلَی الْعَهْد

با خون یاران بستیم پیمان

کردیم عنوان اِنّا عَلَی الْعَهْد

با روی گلگون با جسم در خون

با لعلِ عطشان اِنّا عَلَی الْعَهْد

مانده به صحرا پیغام سقّا

سقّای طفلان اِنّا عَلَی الْعَهْد

گاهی به وصل و گاهی به هجران

گریان و خندان اِنّا عَلَی الْعَهْد

«یاسر» اگر جان از تن رود باز

در بزم جانان اِنّا عَلَی الْعَهْد

\*\*

محمود تاری «یاسر

علی‌محمد مؤدب

کیست این صاعقه رشید؟

که چون ذوالفقار علی ایستاده

برفراز دریاهای مشوش نفت و کوه‌های خام چربی

و در شب‌های مضطرب «تل آویو» و «حیفا»"

می‌سوزاند دماغ موشک‌های ضد موشک آمریکایی را

کیست این نخل افراشته

در مزرعه کدوهای ژنتیک؟

این نخل خشمگین

-در وسط این رقاص خانه که

جزیره مصنوعی می سازند در دریایش

برای همخوابگی «مایکل جکسون» و «شازده کوچولو»ها –

در اصطبل این همه میش، کیست این شیر ژیان؟

میان این همه نی، چه غریب افتاده این شمشیر؟

کیست این پرچم فتح در چرخاچرخ این همه دشداشه؟

در محاصره این همه امیر اخته

کیست این سردار تنها؟

جنوب تشنه بود و سیب تشنه

مدیترانه تشنه بود و بیروت تشنه

خداوند به ما و قاتلان «حسین» فرصتی دوباره داد

د‌ست‌های بریده عباس را از شریعه گرفت

و بر شانه های تو به یاری ما فرستاد

تو را «نصرالله» می‌نامیم

وپس از نام تو ایمان داریم به «فتحی قریب»

ایمان داریم به قلب تو

که عبای جدت را بر دوش می اندازی

و فریاد می‌زنی الله اکبر

با میراثی از مهربانی فاطمه و قهر حیدر کرار...

علی‌اصغر عزتی‌پاک، نویسنده، نیز در یادداشتی کوتاه نوشت: من برای تو می‌گریم، اما سید عزیز تو برخواهی خاست به‌زودی، و چشم‌ها را خیره خواهی کرد. منتظر تماشایت در قد و قامتی دیگر می‌مانم! تو آبروی انسان بودی در روزگاری که من دیدم!

احمد شهریار، شاعر پاکستانی

با دلهره همین که شنیدم: شهید شد!

چشمم به خون نشست و دلم نا‌امید شد

عالم سیاه‌پوشِ غمش گشت و هرکجا

گوشِ زمانه غرقِ کلامِ مجید شد

پیشِ رسول و آلِ رسولِ خدا چنین

عمامه‌ سیاهِ سرش روسفید شد

این جنگ هم کشیده شد آخر به کربلا

سید «حسین» گشت و عدویش یزید شد

سید حسن پسر شد و سید علی پدر

تا پای جان مرادِ خودش را مرید شد

بودند سخت منتظرش دوستانِ او

امشب برای اهلِ جنان روزِ عید شد

این جنگ، جنگِ سختِ علیهِ رژیم پست

با قتلِ دوست واردِ عصرِ جدید شد

میلاد عرفان‌پور:

چه دارد می‌شود؟ ای داد از این پاییز! نصرالله!

خودت تکذیب کن اخبار را! برخیز! نصرالله!

خبر، از انفجار قلب‌ها و خانه‌ها دادند

خبر، بمب است و ویران کرده ما را نیز، نصرالله!

پسِ آن دودها ما «جاءَ نصرالله» می‌گفتیم

که ما را جز قنوتی نیست دست‌آویز، نصرالله!

لبی واکن جهان مانده‌ است دلتنگ رجزهایت

مپرس از کاسه‌ صبری که شد لبریز، نصرالله!

بگو از مرکز فرماندهی -از آسمان- با ما

چه خواهی کرد با اهریمن خونریز، نصرالله

حسین آمد به بالین تو این ساعت گوارایت

تو و دیدار یار و گریه‌ یکریز، نصرالله

خودت را سال‌ها مجبور قید زیستن کردی!

چه شد یکسو نهادی جامه‌ پرهیز، نصرالله!

از این پس، ضاحیه در حاشیه هرگز نخواهد ماند

که قلب ماست بیروت شهادت‌خیز، نصرالله!

نغمه مستشار نظامی

دلی که بر ندارد چشم از آن دلخواه، پیروز است

قدم تا پایمردی می‌کند در راه پیروز است

زمان پلکی زد و بانگ رحیل آمد سواران را

هر آن کس زنده شد زین فرصت کوتاه، پیروز است

به جز صبح وصال دوست، فتحی نیست در عالم

دلت گر شعله‌ور شد در شهادتگاه، پیروز است

بکش ما را، که ما را زنده‌تر کرده است مرگ آری

بترس از داغ غزه، اشک لبنان، آه پیروز است

جهان روشن شد از نور شهادت، جاء نصرالله

که باشم من؟! خدا فرموده حزب‌الله پیروز است

حسین اسرافیلی

نامت، امنیت است

امواج خروشان،

بازتاب می‌آیند

تا در کرانه‌هایت، آرام گیرند

و سواران بی‌باک

از دشت‌های فراخ،

به تاخت می‌آیند

تا در دامنه‌هایت، آرام گیرند

برای دیدارت،

از صخره‌های صعب بالایی روم

اما،پیش از من

آفتاب، برصخره‌ها،

فرازآمده است

دختران، نامت را کل می‌زنند

که رؤیاهایشان را،

چراغانی کرده‌ای

و مادران،

دراسطوره‌ها ادامه‌ات می‌دهند

و نقل داستان‌هایشان می‌کنند

و مردان شمشیرهایشان را،

صیقل می‌دهند

تا در کنارت نگهبان شرافتشان باشند

فاطمه نانی‌زاد:

پیچیده در گوش زمین گلبانگ تکبیرت

خورشید حیران می‌شود از برق شمشیرت

دل می‌بری از سیب‌های سرخ لبنانی

در قاب عکس دشت‌های لاله, تصویرت

سرشاخه‌های باغ زیتون از تو می‌گویند

در آیه نورٌ علی نور است تفسیرت

در مسجدالاقصی نماز صبح خواهی خواند

آری محقق می‌شود این‌گونه تدبیرت

چون آسمان‌ها بی‌قرار چشم تو هستند

آخر شهادت می‌شود یک روز تقدیرت

عاطفه جوشقانیان:

شصت و سه سال اهل بکاء و نبرد بود

در اوج این زمانه‌ نامرد، مرد بود

شصت و سه سال مثل نبی، مثل مرتضی

مانند حاج قاسم ما، اهل درد بود

دلتنگ کودکان و یتیمان بی پناه

دلگرمی همیشه‌ شب‌های سرد بود

سنگی رها شد از کف دیوانه‌ای، سپس

ذکر تمام آینه‌ها «بازگرد» بود

وقتی که بود، غزه از او رنگ و رو گرفت

وقتی که رفت رنگ جهان آه زرد بود

نصر خداست شامل او، پس شهید شد

شصت و سه سال در دل زخم و نبرد بود

فاطمه عارف‌نژاد:

هزار سوگ چشیدیم و داغدار شدیم

چه شد که نسل خبرهای ناگوار شدیم؟

صدای شیون بیروت در جهان پیچید

شبی که باز پر از بهت انفجار شدیم

چقدر دیر به خود آمدیم وقت وداع

چقدر زود به نادیدنت دچار شدیم

دوباره روضه به سمت نیامدن رفت… آه

دوباره خیره به یک اسب بی‌سوار شدیم

آهای سیبِ سر نیزه! یاد ما هم باش

ببین چطور به خون جگر انار شدیم

نگاه تو همه را برد سمت سرچشمه

تو رفتی و همه با اشک، آبشار شدیم

اگر به خاک نشستیم، از شکست نبود

که گرم خواندن آیات سجده‌دار شدیم

قسم به ماه که ما پیشمرگ حضرت صبح…

قسم به سرو که قربانی بهار شدیم

علیرضا قزوه

پر است عکس تو در گوشه گوشه دل ما

شبیه محشر کبری شده‌ست منزل ما

چه ناله‌ها که سوی عرش می‌رود بی تو

چه شعله‌ها که نهان است خفته در دل ما

خبر رسیده که با ضرب شست تو چندی‌ست

که تیر ترس نشسته به چشم قاتل ما

ز خون سید منصور آب خورد این کشت

که غیر نصر من الله نیست حاصل ما

قسم به خون شما زهرچشم می‌گیریم

هزار مرتبه از دشمنان غافل ما

کنار نام تو تا صبح گریه خواهم کرد

نمی‌رود به خدا یاد خوبت از دل ما

به الهوف قسم نام ماهتابی تو

شده‌ست عطر ابوالفضل در مقاتل ما

افشین اعلا

امشب دلم انبار باروت است

آتش‌فشان داغ ‎بیروت است

افتاده یک‌سو شاخه زیتون

یک‌سو در آتش، ساقه توت است

تور عروس شرق، گلدوزی

با دانه‌های سرخ یاقوت است

مانند قایق‌های سرگردان

جاری به هر سو خیل تابوت است‌

ای خطه‌ زیبا! شکیبا باش

جان جهانی با تو مبهوت است

آینده لبنان و اسرائیل

چون قصه طالوت و جالوت است

این زخم چرکین، رو به نابودی‌ست

این غده بدخیم، فرتوت است

طاقت بیاور باز هم لبنان!

دیگر زمان محو طاغوت است

کمیل کاشانی

در امتداد راه شهیدان شهید شد

جان داد عاشقانه به جانان شهید شد

"سید حسن" سلاله ی نسل مقاومت

در اقتدا به شاه شهیدان شهید شد

پیمانه نوش باده ناب الست بود

دلداده ای که بر سر پیمان شهید شد

دلتنگ حاج قاسم و یاران رفته بود

در اشتیاق وصل، سر افشان شهید شد

ختم به خیر شد به خدا زندگی او

سرشار از حقیقت ایمان شهید شد

(هرگز نمیرد او که دلش زنده شد به عشق)

مردی که در میانه ی میدان شهید شد

(در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست)

مانند این شهید، فراوان شهید شد

نصر خداست آیت فتح قریب ما

مظلوم اگرچه سید لبنان شهید شد

عالیه مهرابی

در سوز جگر سوختگان، ساز شگفتی است

این مزرعه در رویش آواز شگفتی است

ققنوس‌تر از پیش به آتش زد و برخاست

در آخر اسفند سرآغاز شگفتی است

گفتند که خاکستری از لاله به جا ماند

در مرگ شهیدانه چه ایجاز شگفتی است

آن سرو سرافراز سری باخته در عشق

سر رفتن پیمانه، سرانداز شگفتی است

موسی شدی از نیل گذر کردی و فردا

بیروت تماشاگه اعجاز شگفتی است

خون تو مگر حل کند این مسئله‌ها را

در پرده این حادثه‌ها راز شگفتی است

وقتش شده سی مرغ رها بال بگیرند

تا قاف شب قدس چه پرواز شگفتی است

آواز گلی می‌رسد از آن سوی دیوار

فصلی که به راه است سرآغاز شگفتی است

محمد عشرت صغیر (شاه جهانپور، هندوستان)

ما پرچم حزب حق برافراشته ایم

زخمی به دل خسته خود کاشته ایم

سید حسن امروز نشان داد که ما

میراث شهادت از ازل داشته ایم

سید تصور مهدی (پتنا، هندوستان)

حسن ای سید و سالار غزه

غلام حیدر و کرار غزه

یتیمان فلسطین بی قرارند

کجا یی مالک و مختار غزه